



وکالت در دعاوی صلاحیت مشروع و قانونی و مکتوم در پشت پرده بی‌اعتنایی

نوشته: مهدی شبروهی

ژوئیه‌شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

مقدمه

قصد از ایراد سخن در این مقاله نه بر سبیل دفاع از وکلای محترم دادگستری است و نه ملامت جامعه محترم قضات. بلکه نقد حال عدم توجه به ضروریات حضور وکیل در دعاوی و گزینه‌های انتخاب نوع حضور مشارکت‌طلبانه آنان به دعوت و خواست اصحاب دعاوی مطروحه در مراجع قضایی اعم از عمومی و اختصاصی است. عدم اعتنا به حضور میرم وکیل در دعاوی علاوه بر کم‌رنگ شدن جلوه‌های تاسیسی یک نهاد مدنی مستقل در جامعه که از ضروریات مناسبات اجتماعی در فرآیند دادرسی است، مشکلات عدیده‌ای را نیز در رسیدگی قضایی بیار آورده و موجب تطویل دادرسی و تصدیع بیشتر وقت قضات زحمتکش در رسیدگی به دعاوی بمنظور کشف و جمع‌آوری دلایل جهت نیل به مقصود فصل دعوی و احقاق حق شده است. از این منظر تلاش می‌گردد تا حدودی که بضاعت ناچیز اکتفا می‌نماید به اهمیت وکالت در دعاوی پرداخته و آثار مؤثر در بهینه‌سازی رفتارهای قضایی را مورد بررسی قرار دهیم.



آنچه که مسلم است گونه‌گونی نوع مناسبات اجتماعی در عصر حاضر موجب تنوع حوزه‌های حدوثی منازعات و مراعات شده است. عموم مردم بدلائل مختلفی در انتخاب روشهای برقراری ارتباط خود با جامعه و افراد آن دچار مشکل و خدشه‌پذیری نتایج از پیش تعیین شده در سازمان ارتباطات اجتماعی و پیکره رویکردهای رفتاری می‌شوند. صرف‌نظر از عوامل و محرکات تولیدکننده این رفتارها و ثمرات متحصله آن، ضرورت برقراری عدالت و رفع تظلم از زیان دیده چه در بخش حقوق عمومی و یا در بخش حقوق خصوصی، تاسیس امر دفاع بعنوان یک نهاد مدنی را در جوامع امروزی اجتناب‌ناپذیر و از سهمی تکلیف مسلم و مسجل اجتماعیات بشری قرارداده است.

هر چه جوامع بشری علائق خود را به پیشرفت‌طلبی و ترقی‌خواهی تکامل می‌بخشند به همان میزان نیز پیکره پدیده‌های اجتماعی از لوازم ساخت اختصاصی‌تر بهره‌مند می‌گردند. تکامل بر اساس ذاتیات پیش‌روندگی خود گروه‌های مردمی را به سمت خوپذیری و سوگیری متناسب با نظام تغییر در عرصه اجتماع پیش برده و مکانیزمهای محرک رفتارها را دائما و بر اساس الگوهای ملازم ظهور نیازهای ایده‌آل با در نظر داشتن سطح عمومی نیازهای مبرم شکل دهی و نوپدیدی آنرا مهیا می‌نماید.

از این نظر گروه‌های انسانی قادر به کسب مهارت علمی و عملی در شناخت کلیه پدیده‌ها و رخدادهای رفتاری نبوده و لاجرم مجبور به برخورداری از توانهای اتکایی سایر گروه‌ها جهت رونق‌بخشی به حیات خود هستند این ضروریات تا آنجا بدیهی و ثبوتی شده است که امروزه تعریف انسان فارغ از هویت اجتماعی در ادبیات نوین امکان‌ناپذیر و غیرقابل باور است.

مظاهر توانهای اتکایی در کلیه علوم و فنون بخوبی روشن و اظهر من الشمس است که توضیح آن ضروری بنظر نمی‌رسد. علم حقوق نیز مثل سایر علوم با تقسیم شدن به بخش‌های متعدد دارای زیر مجموعه‌های فراوانی است که می‌تواند پاسخگوی نیازهای شناخت شناسیک در حوزه‌های مختلف باشد و بعنوان یک توان اتکایی در ساخت و سازماندهی ابزار تولید مناسبات و کیفیت تشکیل آن و تدوین نظامنامه رفتار و نظارت اجتماعی رسمی را عهده‌دار و در بهینه‌سازی رفتارهای عمومی و خلق اراده‌های حامی هنجارها و پسندیدگیهای اجتماعی و مقبول طبع عموم نقشی انکارناپذیر داشته باشد.

همانگونه که علوم مختلف مثل ریاضیات - طب - نجوم - فقه و علوم دینی - جامعه‌شناسی - روان‌شناسی و اقتصاد در اعلی‌ترین درجه تقسیمات خود متعلق صلاحیت علمی دانش‌آموختگان و نخبگان خود هستند، علم حقوق نیز طبعا متعلق صلاحیت علمی گروه وابسته بخود است و نمی‌توان باعتبار تجارب عملی و صرف مواجهه با رخدادهایی که به نوعی آمیختگی با مصادیق این علم را دارد خود را قادر

و دانای شناخت‌شناسی پدیده‌های حقوقی دانست اگر چه بعضی از پدیده‌ها بنا به مقتضیات اشاعه حضور خود در گستره فضای اجتماعی و مراودات معموله دارای چهره‌ای شناسا و قابل خوانش از سوی اکثریتی از جامعه می‌گردد ولی نباید به اشتباه حکم به دقت شناخت عموم مردم از اجزاء ساخت آن پدیده حقوقی داد.

مثل پدیده حقوقی صدور چک بلامحل که به علت شیوع در مساحت وسیع از حوزه مراودات مالی مردم جامعه و پایداری چندین ساله آن در پیکره مناسبات مالی و حقوقی مردم، وضوح یک نتیجه را در ذهن متبادر می‌نمود.

ولی با این وصف آگاهی و توانهای علمی مردم جامعه از پدیده صدور چک بلامحل فقط در محدوده شناخت آثار آن و اجمالا پیش‌بینی عواقب و عوارض قانونی است و هیچگاه نمی‌توان رای به صلاحیت علمی عموم مردم در کشف و شناسائی اجزاء مولد آن و یا چگونگی تکوین نتایج متحققه آن داد. علیرغم نظرات عموم رسیدگی به دعاوی چکهای بلامحل بدلیل پیچیدگی‌های ترکیب اجزا مولود نتیجه و سیر پروسه آن در فرآیند دادرسی از امور کاملاً تخصصی و منحصر به صلاحیت علمی - کاربردی متخصصان دارای مهارتهای لازم است اعم از قضات محترم و وکلای ارجمند که اختیار شرکت و مداخله در دعوی را از سوی اصحاب دعوی کسب و تحصیل می‌نمایند و همینطور می‌توان به پدیده‌های شایع دیگری مثل طلاق - سرقت و بعضی از جرایم تقلیدی دیگر اشاره داشت. اگر چه سرعت اتخاذ تصمیم در خصوص دعاوی مطروحه با موضوعیت صدور چک بلامحل از سوی قضات محترم و صدور قرارهای تأمین کیفری منجر به بازداشت متهم، امکان پیش‌داوری نسبت به نتایج آن را در فهم عمومی فراهم می‌آورد اما نمی‌توان عموم مردم را متقاعد به فهم درست از زبان شنیدنی موضوع مورد رسیدگی نمود، زیرا نباید این نتایج سهل‌الوصول را حاکی از سهولت در تصمیم‌گیری قضایی دانست بلکه عمده عناصر تصمیم‌ساز، مربوط به مهارت و تخصص قاضی رسیدگی‌کننده است که موجب ثبوتی بودن نظرات بین‌الافواهی می‌گردد و یا در مورد اعمال ماده ۲ قانون نحوه اجرای محکومیتهای مالی مصوب سال ۷۷ که عموم مردم امروزه بدلیل کثرت اعمال آن در خصوص تعهدات نکول شده و یا غرامتهای مالی ناشی از جرم که مبتنی بر محکومیت قضایی محکوم علیه است امری عادی تلقی و نتیجه‌گانی آن را سریع‌الحصول، به محض ثبت ادعا در مراجع قضایی و یا ادارات ثبت اسناد و املاک (دوایر اجرایی) به حساب آورد. تحصیل این نتیجه صرف نظر از اثبات حقانیت یا عدم آن مستلزم رعایت آداب وضع شده قانونی و لازم‌الرعایه است. بطور مثال برای تحصیل امکان قانونی اعمال ماده ۲ قانون نحوه اجرای محکومیتهای مالی نیازمند به رعایت توالی آداب و مقررات خاص قانونی هستیم:

علاوه بر رعایت مقررات خاص قانونی از نظر شکلی رسیدگی ماهیتی قاضی را مکلف به رعایت قواعدی می‌نماید که اشتباه یا عدم رعایت هر کدام از آنها می‌تواند به اعتبار حکم صادره خدشه وارد و یا قطعیت آن را که لازمه مقدمات اجرا است به بوته تاخیر یا نقض در آورد.

از مختصر معروض می‌توان به اهمیت تخصصی بودن امر پی برد و به الزامات استفاده از توانهای اتکائی با کاربردهای تخصصی آن واقف شد اگر چه خصلت نتیجه‌گرایی در حوزه رفتارهای اجتماعی ما را از

دقت در سیر و تکوین نتیجه باز داشته و با رویکرد عقل متعارف پدیده‌ها را مورد ارزیابی و تحلیل قرار می‌دهیم.

اما آنچه که امروزه در فضای حاکم بر حوزه عملکرد قضایی قوه قضائیه در هیئت صاحب منصبان محترم و زحمتکش قضائی واداری مشهود و ملموس است گواه صادقی بر این ادعا بوده و هست که وقایع و اعمال حقوقی و اقداماتی که بر خلاف مقررات اجتماعی و هنجارهای پذیرفته شده ظهور در جرم و مسئولیتهای مدنی دارد بدلیل طرح و اقامه دعوی بدون مشارکت وکیل دادگستری موجب صعوبت فرآیند دادرسی و اطاله وقت و انباشت پرونده‌های مبتنی بر ادعا که مقرون بدلیل اثباتی و کافی نیست گردیده و احقاقی بموقع حقوق شکات و مدعیان و همینطور مدعی‌علیه‌ها را در مظان تاخیر و ناکامی در استیفای آن مواجه نموده است.

البته شایان ذکر است که مقوله وکالت در دعاوی همیشه بعنوان یک موضع قابل دفاع و حمایت از سوی نظام جمهوری اسلامی ایران که بنیان آن بر مدار اجرای دقیق عدالت اسلامی و موازنه حقوقی، در جهان پر از ستیز و تجلیات ملموس منازعات عمیق اجتماعی و سیاسی بنا نهاده شده است محسوب و عملکرد قوه قضائیه و قوه مقننه نیز تاکنون توان‌بخشی به استحکامات این نهاد مدنی و مستقل بوده است. اگر چه در بعضی موارد تصمیمات فردی متأثر از استنباط بلاعلم اسباب نظری دفع وکالت از عرصه دعاوی را فراهم و تصویبیه ماده ۱۸۷ قانون برنامه سوم توسعه اقتصادی اقدامی در تعارض حقیقی با استقلال کانون وکلاء و متولیان امر دفاع بوده است و آثار و عوارض آن در پیکره این نهاد در آینده مستوجب ابتلائاتی خواهد گردید ولی باید پذیرفت که همه این اقدامات با وصف وجود روشهای بهتر که مقرون به عمل نیز بوده است از قصد و اعتبار نیات اولیاء امور تقنینی که توسعه حجم حضور وکیل و مشاور حقوقی در عرصه مناسبت اجتماعی مردم و دعاوی مرتبط با آن بوده است نمی‌کاهد همانگونه که هیچ اراده‌ای تاکنون جهت فسخ قوانین سابق که معد احترام به تشکیلات وکلای عدلیه و تضمین‌کننده حقوق قانونی آنها بوده است جلوه ظهور بخود نگرفته و همه قوانین و مقررات گذشته که بنوعی تامین‌کننده استقلال کانون وکلاء و مؤید الزامات حضور آنان در دعاوی بوده بقوت خود باقی مانده است.

اما ذکر یک نکته در اینجا لازم و ضروری است که نباید با خنجر اشتباه یا تخلف تعداد بسیار معدودی از وکلاء که مصداق قاعده النادر کالمعدوم هستند سینه یک نهاد مدنی و مقدس در موضع عهده‌داری امر دفاع از حقوق اصحاب دعوی را بزخم کینه‌آلود، همانطور که نمی‌توان اشتباه یا تخلف یک قاضی را فاکتور مؤثر در انحلال فلسفه قضا و یا فروپاشی سازمان نهاد قوه قضائیه دانست. وقتی فساد، قدرت اشاعه کسب نمود شعاع عمل خود را در همه سطوح و پهنه اجتماعی گسترش خواهد داد و جامعه هم بدلیل ذاتیات وجود اعتباری خود منبع نشر و ترویج آلودگیها از محل مشترکات رفتارهای عمومی در اجتماع است و از این طریق تقریباً متناسب با توانهای علی ظهور خود همه گروه‌ها و طبقات اجتماعی را درمی‌نوردد و قطعاً جامعه وکلا یا قضات و سایر نهادهای اجتماعی سیاسی نیز مصون از عوارض تسری‌پذیری نخواهد بود و همه این عوامل اگر سالب حق دفاع از اجزاء منفصل یک کل اجتماعی

وظیفه خطیر تحلیل و بررسی رویدادها بر دوش نخبگان و عالمان جامعه سنگینی کرده است.

گردد ولی مانع دفاع از فلسفه وجودی نهادهای
اجتماعی نخواهد بود.

با توجه به اوصاف مذکور که اختصاراً بیان
موقعیت قانونی و مشروعیت اجتماعی وکالت
را موجب شد، اینک ارزیابی ارزشهای کارکردی
وکالت مورد بررسی قرار می‌گیرد تا از خلال
بردارهای این سخن‌قادر به درک بهتر و اهمیت
حضور وکیل در دعاوی گردیم.

۱- فرآیند دادرسی و مبرمات مشارکت
وکیل دادگستری در دعوی.

همه مردم وقتی بنوعی با مقاومت اراده غیر اعم

از شخص حقیقی طبیعی یا شخص حقوقی در استیفاء حقوق شرعی و قانونی و یا متصوره خود روبرو
می‌شوند و یا نتایج کارکرد ارادی غیر، موجب تضییع یا ناپایداری حق فرد اعم از حقیقی یا حقوقی
می‌گردد و یا و قایمی که بدون تعلق به اراده خاصی موجبات ناکامی نتایج حاصله از تلاش خردمندانه
و مشروع را به ابهام یا بطلان سوق می‌دهد الزاماً در تغییر نتیجه به نفع حق از رویکردهای کنش
متقابل اجتماعی سود برده و متناسب با مقدرات نظام‌مند تعبیه شده در سازمان اجتماعی که وظیفه
اجرای عدالت و دفاع از حق و رفع تظلم از آحاد جامعه را بعهده دارند متوسل به چاره‌جویی و پناه‌گزینی
می‌گردند. این روش تقریباً در تمام طول حیات اجتماعات بشری متداول و مرسوم بوده و عموماً مردم
بدون ورود علمی به متن رویدادها و یا انگیزشهای تولید آن صرفاً آماده ارزیابی نتایج آن بودند به همین
دلیل وظیفه خطیر تحلیل و بررسی رویدادها بر دوش نخبگان و عالمان جامعه سنگینی کرده و آنان را
مهیای بی‌جوئیهای کشف حقیقت و دلایل بروز و ظهور این وقوعات نموده است.

امروزه نیز مردم جامعه بدلیل نیاز به کسب مهارت‌های لازم در پیشبرد اهداف راهبردی خود که ملازم
بقاء و حیات فیزیکی و اجتماعی آنان است مجال کسب مهارت و اندوزش کاربردی علوم غیرمرتبط با
سازوکار انتخابهای خاص خود را که متوجه حرفه و فن خاصی است ندارند، ولی نتایج و ثمرات مضر
به حقوق خود را به خوبی می‌شناسند. ولی آیا این میزان شناخت جهت تحکیم مواضع دفاعی، کفایت
رسیدگی معد کسب نتیجه را می‌نماید؟

در حالیکه مشارکت وکیل دادگستری در دعاوی و حضور فعالانه در عرصه منازعات حقوقی می‌تواند
اراده راهبردی پیش‌روندگی در رسیدگی را به حداقل وقت تقلیل و از ثبت دعاوی و ادعای اصحاب وارد
به دعوی که بر اساس معیارهای تشخیص عرفی و کلی کیفیت ظهور و بروز پیدا می‌کند جلوگیری
نماید.

بسیار مشاهده شده است که سطح وسیعی از دعاوی مطروحه در مراجع قضایی اعم از دادسراها و
دادگاهها بعلت فقدان نظامات و عدم رعایت آداب دادرسی منتهی به صدور قرارهای عدم رسیدگی

و بطلان می‌گردد و قاضی نیز تکلیفی بر تحصیل دلیل با وصف تشخیص حقانیت احتمالی و ثابت شده ندارد زیرا حکم ماده ۱۲۵۷ قانون مدنی بار اثبات ادعا را بر گردن مدعی هموار نموده است و چنانچه نتواند ادعای خود را علیه مدعی علیه ثابت نماید نباید انتظار صدور حکم بر له خود را داشته باشد به همین دلیل شرکت وکیل در دعوی می‌تواند کفایت استدلال حقوقی و قضایی را تامین و از زوال حقوق ادعا شده جلوگیری نماید.

بسیاری از مردم به دلیل عدم کفایت قدرت دفاع از حق خود چه در مقام شاکی و چه در مقام مشتکی عنه قادر به اثبات حقانیت خود نیستند.

پرونده‌های زیادی که در دادسراها مطرح و

گاهاً "مختومه و یا منتهی به صدور کیفر خواست می‌گردد و وقت زیادی از دادیاران و بازپرسان پرتلاش و زحمتکش را به خود اختصاص می‌دهد از مصادیق طرح و اقامه دعوی بدون دلایل اثباتی است و عمدتاً "تحقق بزه یا جرم و یا انتساب آن به مشتکی عنه واجد دلایل کافی نیست. به همین دلیل بسیاری از مردم به دلیل عدم کفایت قدرت دفاع از حق خود چه در مقام شاکی و چه در مقام متشاکی قادر به اثبات حقانیت خود نیستند دامنه اینگونه نتایج باعث توسعه تخاصمات خارج از محکمه و در نتیجه زمینه‌ساز جرایم دیگری می‌گردد که قبل از خاتمه خصومت‌های گذشته بعنوان جرم، ادعای جدیدی مطرح و توان زیادی را معطوف به وجه ظهور خود می‌نماید.

آنچه که فوقاً به عرض رسید تنها بخش کوچکی از سطح وسیع عرصه منازعات و ترافعات حقوقی مطرح در قوه قضائیه است و نو پدیدی بسیاری از وقوعات بر حجم پیچیدگی‌های معمول رسیدگی افزوده و قدرت تحلیل و تشخیص را از مردم غیرمتخصص در علم حقوق و قضا به تحلیل و تقلیل کیفی برده است و با مختصر دقت می‌توان به اهمیت مشارکت و حضور فعالانه وکیل در دعاوی پی برده و برای همه‌گیری این اندیشه به فکر چاره‌ای افتاد.

۲- محکمه و ضرورت تعامل فنی حقوقی استدلال و استناد در حکم.

قبل از ورود به حوزه بحث در این قسمت بد نیست نظری اجمالی به دلایل توجیهی صدور آرای وحدت رویه از سوی هیئت عمومی دیوان عالی کشور که عموماً جهت اتخاذ رویه واحد در موارد اختلاف رویه از سوی شعب دادگاهها و شعب دیوان عالی کشور در خصوص موضوعات واحد است داشته باشیم. صرف نظر از اهمیت چنین آرای که برای محاکم اعم از دیوان عالی کشور و سایر دادگاهها در موارد مشابه لازم‌الاتباع است تاییدیه‌ای بر اهمیت تعامل فنی حقوقی صلاحیت‌های علمی هم‌عرض و شایسته غیرهم‌عرض نیز هست. عمده این اختلافات که منجر به صدور آرای وحدت رویه می‌گردد منبعث از اختلاف نظر در کیفیت معرفت از سنجه دلیل به اعتبار استدلال است و استدلال مقدمه واجب

وکیل، وقتی اجازه شرکت در دعوی را کسب نمود در حوزه استدلال دعوی دارای مهارت‌های لازم جهت پیشبرد اهداف حق طلبانه خواهد بود.

در کشف وضع منطبق با مصادیق قانونی به حکم استناد است. حوزه استدلال حوزه تلاش مشترک اصحاب دعوی و قاضی است و حوزه استناد از حصریات اختیار قاضی به مقتضای قوه کشف از نردبان استدلال است و به همین منظور قاضی از تحصیل دلیل منع شده است زیرا این اقدام مانع تلاش اصحاب دعوی در حوزه استدلال می‌گردد و به نوعی تراحم در اختیار مشروع محسوب می‌شود.

از این مقدمه می‌توانیم نتیجه بگیریم که تشکیک در میزان فهم و معرفت قضات از تنقیح مناط قوانین و منظور قانونگذار، امری معقول و پسندیده است و تمکین به اصل اعتبار احکام و قرارهای قضایی نسبی و موقتی است و در صورت حصول قطعیت نیز محصول یقین فرآیند دادرسی نیست چه در غیر این صورت تصمیمات متخذه از سوی قضات محترم محمول وجه اختلاف‌آمیزی نبوده و نیازی به خرد قضایی جمعی و اجماع از سوی هیئت عمومی دیوان عالی کشور نبوده است و هر چه موضوعات مختلف فیه در تصمیمات قضایی بیشتر گردد به همان میزان صدور آرای وحدت رویه بیشتر و دامنه شمول آن گسترده‌تر می‌شود.

منظور از بیان فوق، درک بیشتر از اهمیت تعامل فنی حقوقی محکمه و حکم از باب استدلال و استناد بوده است. وکیل دادگستری که اجازه شرکت در دعوی را کسب نموده است در حوزه استدلال دعوی دارای مهارت‌های لازم جهت پیشبرد اهداف حق طلبانه است و بعنوان شرط کافی در عرصه استدلال دارای وجهت نظارت در حوزه استناد بوده و اختیار تعرض آگاهانه به وجه استناد را طبق قانون دارد. تعرضات غیر آگاهانه و عدم معرفت به وجه تشخیص استنادیه احکام عموماً جز اتلاف وقت قضات ثمری ندارد و با وجود تعاطی وضع پرونده در مراحل مختلف رسیدگی به نتایجی که محصول کشف حق از آن منبعت گردد منتهی نمی‌شود. یکی از موجبات عدم تحصیل نتیجه در طواری وضع رسیدگی قضایی از سوی اصحاب دعوی که فاقد مهارت و تخصص در امور حقوقی و قضایی هستند ناتوانی در کشف معنی از قواعد حقوقی است. همانگونه که علوم مختلفه قواعد خاص و تدوین شده‌ای را جهت رمزگشایی از الفاظ و عبارات مورد استفاده در قلمرو خود دارند، کشف معنی از قواعد حقوقی و تشخیص معیارهای کاربردی آنها مخصوص صلاحیت اشخاصی است که قادر به رمزگشایی از آن قواعد هستند. احکام و قرارهای قضایی بنا به طبع و ماهیت خود از جنبه روایی ادبیات زبانی تبعیت نمی‌نمایند و ادبیات حقوقی بدلیل آمیختگی با نثر فنی مستعد کشف معنی بر اساس دانش ادبیات زبانی و محاوره‌ای نیستند اگر چه بسیاری از الفاظ کثیر استفاده صرف نظر از ماهیت حقوقی معنی قابل فهمی را برای عموم در ذهن متبادر می‌نمایند مثل محکوم علیه یا محکوم له و یا مدعی یا مدعی علیه و یا محکومیت و الفاظی از این قبیل، ولی باید بپذیریم که اشخاص عادی و عموم هیچگاه قادر به درک ماهیت حقوقی

این الفاظ نیستند و به همین دلیل همیشه با مشکلات معرفتی مواجه هستند و چه بسا که نتوانند بدلیل عدم پی بردن به مفهوم کاربردی این الفاظ از سرنوشت آینده خود آگاه و به اعتبار این احکام و قرارها حق خود را پایمال نمایند .

شرکت وکیل در دعاوی موجب اعتلای تعامل فنی در محکمه گردیده و بر میزان اعتبار احکام صادره میافزاید و از رسیدگی در درجات مختلف ممانعت بعمل می آورد .

یکی از فوائد دیگر شرکت وکیل در دعاوی تحدید حوزه تخصصات گفتاری و رفتاری اصحاب دعواست . هر پدیده ای که موضوع خصومت واقع گردد طبعاً موجب اختلال در نوع کنش و واکنش افراد ذی مدخل در حوزه دعوی خواهد گردید و از این طریق عرصه تحرکات فردی و اجتماعی را دچار مقاومت های بی دلیل و رفتارهای پراکنشی می نماید . هر جلسه محکمه نقطه عطفی است بر مدار شدت واکنش های مقابله جویانه و هر چه ایام دادرسی مطول گردد به همان میزان قوه کنشگری افراد به لوازم تدافعی نیازمندی بیشتری پیدا می کند و نهایتاً حوزه خصومت ها گسترده تر گردیده و رفتارهای عمومی میل به تقاص را افزایش می دهد در حالی که مشارکت وکیل در دعوی و عدم نیاز به حضور و تلاقی رفتارهای طرفین مخاصمه می تواند از شدت بخشیدن به این پروسه جلوگیری نموده و حوزه مضاعفی بر پیکره رفتار و کردار آنان تحمیل نگردد . در اینجا بد نیست به قول علامه حلی از کتاب تبصره المتعلمین فی احکام الدین اشاره ای داشته باشیم که فرموده است : مستحب است مردم آبرومند در مراعات وکیل گیرند و خود مباشر خصومت نشوند .

مصادق دیگری از عدم معرفت اصحاب دعوی به قواعد حقوقی که موجب تنزل معیارهای تشخیصی در کیفیت مطالبه حق می گردد نمونه ایست قابل بیان به شرح ذیل که ضمن داشتن اعتبار تمثیلی از واقعیتی عینی نیز برخوردار است .

در دعوی که به طرفیت فروشنده یک قطعه زمین به سال ۱۳۷۰ و به شکایت خریدار اولی در یکی از شعب دادگاه عمومی شهرستان کرج اقامه گردیده بود و حکم مشعر به محکومیت فروشنده دایر به تحمل حبس و رد مال و جزای نقدی در حق دولت به استناد ماده ۱ قانون مجازات راجع به اشخاصی که مال غیر را انتقال می دهند با رعایت ماده ۱ قانون تشدید مجازات مرتکبین اختلاس و ارتشاء و کلاهبرداری مصوب سال ۶۷ شده بود ولی عملاً شاکی با قرار گرفتن در مقام محکوم له و وصول نتیجه حکمی ، کاملاً متضرر شده بود و متهم با وصف محکومیت از عایدات جرم بهره مند و سودمندی آن به اعتبار حکم صادره دارای اباحت قانونی نیز شده بود . زیرا حوزه استدلال شاکی در دعوی بعلت عدم معرفت به وجه پدیده وقوعی کاملاً دادگاه را متقاعد به استنادیه قانونی در حکم نموده و نهایتاً شاکی از شکایت خود فقط محق به دریافت ثمن معامله ۱۱ سال قبل شده بود و محکوم علیه با فروش مجدد همان زمین به سود و عایدی هنگفتی رسیده بود که مجازات یکسال حبس و پرداخت جزای نقدی به مبلغ ثمن دریافتی در سال ۷۰ هیچگونه تعادلی با میزان ضرر و حق از دست رفته شاکی نداشت و چون شاکی بدلیل فوق قادر به کشف معنی از قواعد حقوقی نبود و همچنان با روایت واقعه که مبتنی بر مصادره به مطلوب بوده است طریق اعتراض را پیمود . متأسفانه همان رای در دادگاه تجدید نظر

استان نیز تایید گردید و این امر صورت تحقق بخود نگرفت مگر بدلیل عدم تعامل فنی حوزه استدلال و استناد در محکمه که قدرت آن از شاکی بعلت عدم معرفت به قواعد حقوقی و قوانین سلب و ساقط بوده است. مهمتر اینکه امروزه در محاکم قضایی دعاوی مطروحه با این موضوعیتها به فراوانی یافت میشود و سطح وسیعی از منازعات در مدار اینگونه موضوعات دور میزند.

۳- دستیاری مؤثر در کشف حق و فصل خصومت.

قضات بدلیل محدودیت قانونی در احضار و جلب افراد اعم از متهم - مطلع یا گواهان قضیه در پروسه رسیدگی به دعوی اقامه شده از سوی شاکی در جرایم خصوصی ویا مدعیان در دعاوی مدنی (حقوقی) و محدودیت استفاده از ابزار و ادوات کشف حق و فصل خصومت که موارد و لوازم آن طبق قانون آئین دادرسی اعم از کیفری یا حقوقی احصاء شده است مجال استفاده از ابزار های تحقیقی و لازم الکفایه را ندارند و از طرفی فرایند امر تحقیق و جمع آوری دلایل خود موضوعی است مبسوط و مستلزم صرف وقت فراوان که این امر عموماً مع الواسطه ضابطین و مقامات امر تحقیق به دلیل تراکم پرونده ها و حجم زیاد وقوعات مستلزم رسیدگی به شایستگی کافی و لازم صورت نمی گیرد ضمن اینکه بسیاری از آثار و علائم ثابت کننده جرم و یا موجب مسئولیت حقوقی در دعاوی مدنی قبل از کشف محو و یا بلااثر در روند رسیدگی می گردد و چون قضات و مقامات مسئول تحقیق و پی جوئی قضایی و پلیسی از محدودیت حضور در عرصه تحرکات منجر به وقوع پدیده های مجرمانه یا مسئولیت آور یا کیفیت قضایی برخوردارند عموماً کشف حقیقت با ابهامی جدی روبروست و دستگاه قضایی ناگزیر به قبول کفایت استشهاد از دلایل و مدارک موجود است. از طرفی بسیاری از قرارهای اعدادی برای کشف حقیقت معد نتیجه و ثمره مطلوب نیازمند درخواست اصحاب دعوی و یا ایراد از سوی آنان است و هیچ گاه قاضی فرصت لازم را برای پی جوئی قضایی از منشاء وقوعات تحقیقی را ندارد. این محدودیت حضور همیشه دارای آثاری است که قبل از هر چیز اطاله دادرسی و تاخیر در اجرای تشریفات قانونی فصل خصومت را به دنبال دارد. تکمیل این پروسه و به دست آوردن امکان رسیدگی سریعتر به موضوع دعوی نیازمند یک دستیاری مؤثر قانونی است. وکیل دعاوی بدلیل برخورداری از امکان حضور فعالانه در کلیه سطوح جامعه بویژه در عرصه تحرکات موکل خود قادر به شناخت ارکان پدیده موضوع دعوی و عوامل موجد بروز و ظهور آن هست بدلیل فراغت بیشتر و دسترسی آسانتر به مکانیزمهای مولد ظهور دعوی و توانهای علی آن توانایی راهگشایی در پیشرفت رسیدگی را دارد وکیل دعاوی بعلت قرار گرفتن در رابطه اعتماد آمیز و مطمئن خود و موکل می تواند دسترسی آسان و موثر به کلیه اسناد و مدارک مثبت دعوی و لازمه امر دفاع داشته باشد. دانش و صلاحیت علمی و قانونی وکیل به او امکان ارزیابی اسناد و مدارک مؤثر در دعوی را داده و میتواند به بسیاری از دلایل که در اختیار موکل و حتی در نزد سایرین است بنا به مجوز حاصله از امر وکالت دسترسی حاصل و جهت تقویت مواضع دفاعی در اختیار محکمه قرار دهد. بسیار دیده شده است که مردم عادی با وصف داشتن اسناد و مدارک معتبر که مناسب ثبوتی بودن ادعا نیز بوده است به دلیل عدم معرفت به ارزش حقوقی آن از ارائه و ابراز آن خودداری نمودند و یا بدلیل عدم شناخت از ارزش گواهی گواهان تلاشی جهت تعرفه آنان به دادگاه ننمودند و

این دلایل تا مراحل پایانی رسیدگی مکتوم و مخفی مانده است. نتیجتاً یا رسیدگی به دلیل عدم کفایت دلیل منتهی بصدور قرار امتناع از رسیدگی یا سقوط دعوی و یا بطلان گردیده و یا جهت تقویت بنیه دلایل اثباتی واگذار به زمان و تجدید مکرر جلسات دادرسی شده است در حالیکه مشارکت وکیل در دعوی میتواند به بسیاری از این وقوعات پایان داده و موانع پیشرفت رسیدگی را از سر راه بردارد و عامل موثر در تقویت قوه استنباط قاضی از امور متحققه و آشکارسازی نهفتگی های غیر قابل دسترس باشد و علم قاضی را باعتبار ادراکات حسیه که ملازم تماس با حواس قاضی نیستند از طریق ادراکات انتقالی تامین و تسریع در حصول نتیجه و ختم رسیدگی را تمهید نماید.

وکیل دعاوی با حضور پر حجم و غیر محدود در عرصه اراده موکل خود می تواند موجبات اقناع وجدان وی را به قبول مازاد جبران پذیر ارزشهای مبادله ای که بر اثر مقاومت اراده موثر در تولید وضع موجود به بوته نقص و نفی در آمده است فراهم و در تعدیل محرکات آن نقش اساسی داشته باشد.

همانگونه که قضات محترم در شکل دهی رفتارهای قضایی کل جامعه دارای نقش تعیین کننده و تاثیر گذار هستند و کلاً نیز قادر به نقش آفرینی در شکل دهی رفتارهای حقوقی و متقاعد نمودن آحاد جامعه به تمکین از هنجارها و پسندیدگیها از طریق الزامات حضور و شرکت خود در دعاوی هستند.

دستیاری موثر تا آنجا دارای اهمیت است که محکوم علیه جرایم جنایی در آمریکا میتواند با اثبات عدم دستیاری موثر وکیل خود و استناد به آن تجدید محکمه را تقاضا نمایند.

لازم است در مراحل اختتامی بحث به یک نکته اساسی دیگر اشاره ای داشته باشیم و آن ادعای عدم دسترسی آسان بوکیل در جامعه کنونی است.

عده ای را عقیده بر آن است که مردم جامعه در پویشهای حقوقی بدلیل ضعف بنیه اقتصادی قادر به دسترسی آسان بوکلاء نیستند و این عقیده تا آنجا پیشرفت داشته است که متولیان امور تقنینی را متقاعد به تصویب ماده ۱۸۷ قانون موسوم به انتخاب و کلاً و مشاوران حقوقی از طریق قوه قضائیه نموده است و مسئولیت قبول امر دفاع را بعهده آنان واگذار نموده است. البته باید پذیرفت که توسعه حضور کمی این عزیزان در پروسه دادرسی خود نقطه عطفی به ضرورت مشارکت وکیل در دعاوی و اهمیت دادن به این نهاد اجتماعی است ولی به تنهایی کافی برای توجیه این تصمیم نیست زیرا موضوع محمول مشکل اساسی دیگری است که اینک به شرح آن می پردازیم.

مردم جامعه با قرار گرفتن در پروسه نظام تغییر چه از نظر ارزشهای حیاتی و چه از نظر ارزشهای فرهنگی میل سازش پذیری با وضع موجود و در حال تغییر را در خود تقویت و ناگزیر از قبول تحولات هستند بطوریکه می بینیم رشد نرخ تورم همه ساله بخشی از قدرت خرید مردم و تواناییهای مالی اکثر قریب به اتفاق قشر متوسط و کم درآمد جامعه را به زوال و نیستی می برد و چون درآمدهای مکتسبه متناسب با نرخ رشد تورم بطور حقیقی قابل تحصیل نیست علاقه مندی مردم به تامین نیازهای ایده آل کمتر شده ولی از شدت تلاش آنان در تامین نیازهای مبرم کاسته نمی گردد و این علقه به رونق حیات آنان را بهر شکل ممکن از مسیر تلاش منحرف نمی نماید زیرا رونق حیات قویترین عنصر برانگیزاننده تلاش انسانها بوده و در سایه امید نظاره گر بهروزیهای آتی خواهند بود، اگر چه بزعم جدیت به

خاستگاه نیازهای ایده آل خود نرسند. چه عاملی محرک اساسی مردم در انجام تلاش برای برآوردن نیازهای مبرم در جامعه است؟ آیا میتوانیم بگوئیم که اگر مردم از داشتن اتومبیل سواری که در جامعه کنونی ما از مقدمات نیازهای ایده آل محسوب می شود محروم گردند قطعاً از سفرهای برون شهری امتناع مینمایند؟ پاسخ آن روشن است خیر.

از این دیدگاه می توانیم ارزیابی دقیقتری از موقعیت استقرار دعاوی در هر یک از حوزه نیازهای مبرم یا نیازهای ایده آل داشته باشیم.

آیا دعاوی فی الذاته جزء تصوراتی است که در حوزه نیازهای ایده آل ظهور و بروز می یابد یا در حوزه نیازهای مبرم؟ با پاسخ باین مسئله شاید بتوانیم ادعای عدم دسترسی آسان بوکیل را در جامعه کنونی به گردن بنیه اقتصادی مردم و وضع معیشتی آنان نیاندازیم زیرا دعاوی اعم از جزائی یا حقوقی به سبب مقاومت در مقابل وضع موجود نسبت به حق حادث می گردد. از طرفی دعوی به تبع ذاتیات خود معمول وضع تحقق یافته است به همین دلیل همیشه در ساخت نیازهای مبرم شکل رخدادی بخود می گیرد و هیچگاه موجودیتی در حوزه نیازهای ایده آل ندارد مگر به اعتبار نتیجه حکم قطعی که میتواند حقوق و منافع آتی را نیز مورد تهدید قرار دهد.

وقتی عنصر ذاتی دعوی بدلیل استقرار در حوزه نیازهای مبرم برانگیزاننده تلاش و جدیت در تامین مقدمات تامین کننده آن است چگونه می توان با وصف احتیاج به بقاء متضمن نفی خود گردد.

همانگونه که تامین نیازهای مبرم با حداقل محصول ثمره تلاش به همت و اعتبار ارزشهای فرهنگی صورت می گیرد و ارزش فرهنگی موجب تولید ارزش حیات در حوزه نیازهای مبرم است؟ میل مراجعه بوکیل نیز مستلزم تقویت ارزشهای فرهنگی است و ارتباط بالمالازمه و قطعی با بنیه ارزش اقتصادی ندارد چرا که نتیجه دعوی منبع تولید ارزش مادی یا معنوی است و خود حکمی است قطعی بر بقاء ارزش اقتصادی.

عنصر اساسی در ظهور ادعا مبنی بر عدم دسترسی آسان به وکیل در جامعه کنونی ما نشأت گرفته از ارزشهای فرهنگی است. همین امر موجب شده است که بسیاری از ارزشهای اقتصادی قابل تولید در جامعه به بی اعتنایی سپرده شود و همچنان به عنوان یک مقوله مکتوم در پشت این پرده پنهان بماند. نتایج زیانبار این امر در همه سطوح جامعه کاملاً مشهود و ملموس است. مردم بدلیل عدم مراجعه جدی بوکیل قادر به گزینش روشهای منطقی و صحیح در عرصه روابط حقوقی خود نیستند. سطح منازعات از جنبه های کمی و کیفی گستره وسیعی از مساحت زیست اجتماعی را در بر گرفته است و هیچ تلاش جدی برای اعتلای فرهنگ مراجعه بوکیل و حقوقدان صورت نمی گیرد و اساسی ترین ارکان ارتباطات اجتماعی در مظان بی توجهی قرار گرفته است.

امید که با تلاش و جدیت عموم متولیان فرهنگی و سازندگان منابع تولید ارزشهای فرهنگی در پهنه ارتباطات اجتماعی و الزامات گریز ناپذیر زیست، مکانیزم آدابته کردن مردم را شناسایی و بر ساخت سازمان تولید رفتار عموم بانگیزه تقویت میل علاقمندان آنان در مراجعه بوکیل دادگستری اصرار

ورزیم.